



بزم ایران

آذربایجان

کتابخانه آذربایجان

تبریز

مطبعه آذربایجان

کتابخانه آذربایجان تبریز



تمثال مؤلف آقاي حاجي سيد محمد رضا طباطبائي اليزدي

۱۵۵۹
۸۹۱
کاز

تفصیح
۲۷۵
تفصیح
۱۹۵۸



خدمت شایسته بی نهایت سزاوار گمانه است که قیامی زیبای حکمت دانش بر قامت ایشان
ساز فرمود زبان ابوالقلم جنان ساز و هم آواز نطق و بیان شعاع فیض مآش و ذکاوت و
فطانت قطره از محیط انعامش و تقوید و زود نام و دو سخته آستان بلا یک پاسبان پیگیری است که
بچوگان فصاحت بلوغت گوی تقوی و سابقه در میدان معاصرت از سنگنان ره و و
با سبب لال سحر حلال عبار قساوت و معایت از صفای قلوب گشته چو گان و ادبی ضلالت زدود و صلوات
ناخده و تقدیم بر گواران با نزال طهارت اولاد و بر ابراهیم انصاری تیم نور نبوی روح و جان مصطفوی
آنکه از علو همت بر خوان جهان تهمان بجه نیارود و از فایده حایت طاعت الهی و نهایت
جان شاری فرمان بدار می سالت پناهی تالو حقی تمامی اسلام راست نمود و خود نیاسود
اما بعد بنده مختصر سر با تصدیق خادم شریعت بیضا محمد ضرابین علامه آقا سید محمد حلاله الشرفی
داوود کرامت خلیل رشد حبه الاسلام آیه الشرفی الا نام آقا سید محمد کاظم طباطبائی الیزوی قدس سره

و این عمارت است از یک فضای بسیار وسیع که سبب بزرگی و واجاطه توده و چندین دست عمارت های بسیار شکوه
 متفرق از یکدیگر در این ایضا بنا نهاده بهیچ بابی نمانند آرایش آراشته و درین این عمارت ها چون با
 گلزارها و منظرهای شکر و فرح بخش تزیین شده اند که از شاهانه آنها طبیعت مکرر گرفته بود و عمارت های
 عمارت های قلعه خیلانهای و دیگر عمارت های برق منورترین است لی چندین است که حضرت والا این عمارت را
 ترک نمود و در خارج شهر بسبب لطافت پاکیزگی هوا کونست اختیار فرموده اند و در این عمارت های بسیار عالی تعمیر فرموده
 نام او را خاص بنا نهاده اند اما خاص این عمارت است از یک فضای بوسعت میل مربع و فاصله یک مایل در جنوب
 شهر واقع در سابق جنگلی بود ابوهالی امروزی و از نظرهای متاز و نامی این عمارت ها طرفت بنیادها بسیار وسیع
 با درخت های و طرفت در وسط عمارت های که ربانی و عمارت هم ادجارت از چهار دست عمارت های بسیار عالی بطرز زیبایی
 و بهیچ لازم نیست آرایش اساسی بسیار نفیس و در این عمارت های قیمتی آراشته و دست این عمارت ها مخصوص است برای
 همانا محترم و جلال قبول امر از افراد نمایان و محترمین است که دعوت میشوند و گنجایش سلفی که شخصی کلمات و
 و کلمات شریفین و کلمات بزرگ و لباس پوشی که عبارت از جام کوچکی است و مختص علاوه بر چندین اطراف
 بسیار وسیع که در برای نقد عمارت های از آنها گنجایش صد پنجاه کرسی در زیر ورود و طاق مجلسی است و طاق
 کتابخانه علاوه از نماز استخوان اودین اگر سه مرتبه برای صلوات دعوت همی معین نماید از نقد مذکور و نقد عمارت های
 اطراف عمارت خیمه ای که بهین مثل برشته محل جمع آرایش و آرایش و عمارت های که ربانی و عمارت های گچ و سرامیک
 بشین و عمارت های نمایان و گنجایش چهار صدالی پانصد نفر همانا محترم در او است و عمارت های که در یکی محل سکونت

حضرت لانت و دیگری هم سرادخلول این چهار عمارت که درین زمانش بکمارت ادا و بتجاو از آنکه خوار
و با تقدیم است این فضا را بدقت نموده قسمتی جلو و قسمتی عقب واقع دان قسمتی که در جلو عمارت است چهار طبقه
چهار مربع و در طبقه منقسم طبقه اول و طبقه دوم بر سه طبقه واقع و این فضا را طرز ای لکین و ختای مختلف بر سه
گوناگون لغز و صناد و فوا و ای مر و در این فضا ای کبرانی و بین ایسا و گلزار ای شمشیر بخش مرصع نموده
اکن چشم از دیدار این فضا میرنشیند و در شاه معلوم میشود که چه نکات قیاسی در آنست و بدایت و بکار برده همچون
این فضا می باشد عمارت و این است ایضا و اطراف خاص این عمارت عالی از قبیل عمارت عالی و بیاد و بیاد
برادگان بعضی نود و نه در این عمارت است که بر این ملک خاص مانع از دیده اگر خواهم شرح یک یک اینها کنم
تنوی نهادن کافه شود و این محل میتوان شهرک کجاست که در این نود و نه عمارت ملکی سالی پنجاه و پنج ملک و بی
که پنج بیون نیم باشد و پنج پنجاه و نه و در این سیاه و دویست نفر حاج با داره تو پنجاه و نه تمام لاز است
حرف از آلات و کفایتی از این زرع است خلی بن و خرم و شاداب و بنت بر مصول و دن طبعی این ملک است
و جالب است تقریباً از قبیل جوی با یک بقولات و جویات و دیگر اشیا گرم سیری اینجا عمل می آید یعنی که
قابل زراعت باشد در اینست که هیچ نادر تا اسلح است و است بر کفایت است بر جایی ملک و جود جاده های منظم
سیع بر اطراف ملک است بهم مربوط و متصل ساخته و از برای نقل حرکت هیچ باب و شوری نیست اغلب نه با وجود
دولت سابقه ای واقع شده است و در نظافت استوار و تقاضای کمالی در میان نهاده و به اینطور از
در طرف نهاده و ختای میزان نیز خرم حاصل نموده تا سوسن این حکومت است اعلا فرمانفرمایان این ملک

مرحوم زاید علی محمد خان بهادر باشد که در شجاعت و طایفه جود طبع و حسن قرینت و سخاوت و فرزندی مجید
 خود زنده است بعزیزش یکی پیشتر از همه حضرت میرزا علی بن حسین بن علی بن سلطان مستقی می شود سادات می
 در هندستان اکثریت و بیشتر از سلسله ای می گردند و اغلب هندکو در تمام ایالات آنها نظر عظمت بی می کنند
 و آنها را خلاص و تعینت نمایند و آنها را اطراف می گویند و همیشه خصوصاً نزد سلاطین مستقیم
 پادشاهان بهرام بهدای فیض و مراتب عالی مرتبه و خدمتی قیمت هم با این اسباب از آنها برزنده
 و تمام آن قایم در تاریخ هندستان است بهاری مرحوم زاید علی محمد خان بهادر که ششمین حضرت الاقران فرامی حالت
 با اینکه در سن چهل سالگی در جان فانی را در اع گفت این مرتبه قلیل از حسن طالع و جوهره ذاتی باشد که زبانی
 از منی و سینه با ملک و محقق نمود و سلطنتی مستحکم اساس نهاد و جگهای عظیمه با توام مختلفه نمود در همه کامیاب
 خارج گردید اگر خدایم آن قایم را ذکر کنیم اسباب طولی او شد و هم خارج از موضع است از قایم
 هم این حکومت بود ای هندستان است که در عهد حکومت هم سید یوسف سلیمان بهادر که پدیده حضرت والا
 سرکار امروزه است واقع گردید مرحوم سید یوسف سلیمان بهادر در سن کفایت حکمت علی سلاوه ازین که
 مالک و در ادب کمال نظم و نسق نگه داری و توفیر چپا و صد نفر انگلیسها که در قریب اربابست بلوایان محسوب
 گرفتار بود و نجابت در پناه حمایت خود گرفت لذا بعد از فرو نشستن هوا در تسلط انگلیسها دولت پناه
 اظهار تشکر این سقا ارباب تحت هدایای این سینه با نوده خطاب است نزد این دولت انگلیس که قطعه از
 ادب می که بهادر مملکت بیام بود و در آن وقت یک لک رشت هزار و پانصد و بیست و شش خراج او بودی

امروزه صفات مضایعت است به نواب سید یوسف علیخان اگر اندر نمودند و از آن وقت ملحق به مملکت پور
شد بعد از نواب سید یوسف علیخان حکومت بنواب سید علیخان رسید بعد از او به نواب سید شتاق علیخان
و بعد از او حضرت اقدس اشرف الامیر کاروان سید محمد صادق علیخان صاحب بار دوم اقباله ملکیه
تولیدین جو مبارک در سال ۱۲۹۲ هجری و جلوس بر تخت مملکت در ۱۳۰۵ هجری هـ

انافر انفرامی خالیکه خدیش پابند و دار ذات همایونش بعلیه فضائل کمال است است و
وجود با جودش بفضول عینی به نیر است از علوم رسیدن مقدار که درین مرتبه حال رباب عظمت و جلال گرد
تحصیل فرموده در تشریح و خلاص و محبت به خاندان سالت او خید است آثار شهر پاری بزرگوار می
از جلدیش نوید حضرت کفرید کار جلالت عظمت تا نظر عنایت برگوهری نگار او را بدلت برگ مخصوص
نگران داده قدیش دامه کن خاوه اقامت کن دولت اشیا نه قضات کن این جو مقدس و مؤر
دالی مملکت صاحب استقلال تام و تعالیت مطلقه اند و از او شخص ایشان بدون هیچ مانع و معارضی
قابل رعایا حکم فرمایند و نظم نسق این مملکت حسن سیاست ابا رعایا لوظ دارند و درین حکومت ترقیات
قول العاده در ملک ظهور برده بمنجمله بحال کینه شخصیت و بی بصورت تغییرات شخصی ادارات می ساخته اند
و دولت لکت پییه بنک دولت انگلیس جو درازند و تجا و از چهل لکت پییه خارج از مملکت املاک دارند
شیش کرو رهند که شخصیت لیون و پییه با شت جواهرات و غیره موجود این جواهرات قبل از ایشان هم
بوده است علاوه آنکارات طلا و نقره و سایر تخمین زینت اما خصوصیات القاب صاحب نشان

دستاره هندی که بزرگترین نشانهای دولت انگلیس است در هندستان پانزده ضرب سلام توپ افتاد
 این است "هنرهای بیجا" فرزند پندیر دولت انگلیس مخلص اوله ناصر الملک امیر الامرات
 سیرت محمد صادق علیخان بهادر مستور جنگ جی بی بی این آبی جی بی بی آبی ای بی بی ای او
 فرمانروای است امپراتور این بدن مختصری از تاریخ دولت عامه که خدایشان بنده و قزاقان و جان مطلقش
 جمع میکنیم.

باری پس از دو و چند روز اقامت از حضرتک الاذن مراجعت خواستار شدم ندانم چند روز دیگر
 توقع زمین باز اذن نخصی خواهم نمود نیامد بکامباله پیش از پیش در اقامت حقیر فرمودند چون
 مرگم اتفاق بی نهایت و توجیه انقاص بی نهایت به عالم مبدل میشدند نتوانستم که از راه رضیونی
 قدم بیرون نهم ناگزیر امثالاً لامر العالی هم در حیل ابدل اقامت ساختم و لکن بوجه غرابت محل
 و کیفیت مقام و حشمت از خاطر دست برداری شد آخر به کتابخانه این دولت جمع نمودم کتابخانه دیدم
 عزیز الوجود روح پیوند خانی وزیر کسب تهیب و مهابنی که نظیرش از هر جهت هندستان بلکه در خیلی
 از ملایک و کتیر بیاد می شود بحق گلشنی است بی خار که گلهاد و یا چینش بی خزان همیشه بهار و چشمه نیست
 خوشگوار که آتش لذت ترا از اسباب شیرین تر از قند نبات کتابهای مختلف با قلم جلا علم و فنون
 مرتبه بر زبانهای متنوع از عربی و فارسی هندی و انگریزی از قطار عالم جمع آوری نمود و در شرح
 تاریخ ایجابات و احوالات از صنایع بیانیه و تزیینات و غیره از جمله روزنامه و مجله و کتابخانه و غیره

اکثر کتب خطی خلی قیدیم که بخش قلمی و سن خطا گوهرهای بی انت و مطبوعات کثیرشیری از مالک و قائم با
 دارا و عمارت کتابخانه از انبیه خلی ممتاز است دارای پنجاه نفر تحفظ و مستخدم می باشد من جمیع الواجبه
 مرتب و نظم درالی چاپ ده هزار و پیه برای مصارف این کتابخانه معین می آید و این مبلغ خطیر است
 بلند و چیزی نمی نماید به تماشای این گلزار برای هزار و پیه بی حد از ما خطیر بود از شما بارگویی
 و بحین شاهوار لایزال زجا هر که در خلی خوشوقت گردیم و خواستیم که گلی زان بچینیم و ثمره از آن برداریم
 لازم است در این خیال آئینه خطی نشین است که مجرب و متسل بر نتایج افکار و اینه گذشتگان و ثمرات سیاسی
 جینا و پیشینان بسکبک تیره و سیم و تیره و آوم و حدیثی ناچیز و بی مقدار این مدت عزت و سافری عالم معاد
 و بنار و نون بام که هر وقت دل اشوق مطالعه سخنان هر یک از تقدیر غلب گرد و تماشای این
 گلزاری خار و جویا بر چشم و شگفتگی خاطر شود چون از او دل من بدو میسر و مطالب بی مانع و طبعی است
 می دانم از انجمن ریاضات و معانی علمیه این علم شریفی که عزیزان نافع و مرغوب اکثری از طلبان کلمه سخن
 می باشد محیط نظر و اوام و قلی که در حال این باب کثیر الاشعاب گردیدیم و دیدیم که صناعت و صنایع است
 و چون فنون مطالبش لاتعداد است و در مضامین کمیته خارجه اولانی و اولانی از دور سرای کتباتی
 نوشته اند هر چه بوسیم توضیح و واضح نموده بام البته من حاضر جوابی ندیده گویی که روح ادب جلوه گاه طبع و
 سخن بیان آیدیم تا بحال برای کتابی مخصوص بانی علم و قراداد باشد غیر از آنکه در کتب ادبی
 و تاریخی و غیر مطالب تیره و تار در کردی مانند بنابرین بنیالم رسید که آنچه در از مطالعه دارد که متشکله فکر

کرده اند آن اسپکت تنظیم و تصنیف و ترتیب تالیف آدم و جامع مخصوصی قرار دهیم این فکر را تقدیر
 نموده عقب آنرا گرفته اگر چه در بحث و گفتیش و محض و تنقیح بیان این مطلب بحث زیاد کشیدم ولی چون
 موفق گردیدم و مبلغ کثیر و کتب مختلفه عناوین پیدا کردم و از هر موضوع مناسبه تقاطع و جمع آوری نمودم
 بنظم چیزها کثیره ممتازی آمد از برای مجلس آرائی خیلی مفید بعد بفرم خلیان کرد که چون این مجموعه از
 خلاوت مطالبش است نقل محفلها گرد و خوب است که تکمیلش نمایم بعضی از مطالب دیگر که در بزم آرائی
 خلیتی تمام مناسبتی کافی داد از این جهت دو باب دیگر بر موضوع کتاب اضافه نمودم یکی در مقامهای نافعه مفیده
 خیلی ممتاز و پاکیزه ادبی تاریخی علمی و خلاق فلسفی و اصولی و کلمات قصار و جواهر نگار امیر المومنین ابوالاسود
 علی بن ابی طالب علیه السلام و باب دیگر در اشعار بسیار لطیف شیرین از اقسام قطعات رباعی و غیره باجمعی
 فواید تا آنکه بزم آراء در علم مجلس هر شعبه که محتاج باشد درین مجموعه میناید و موجود باشد چون اختیار این علم
 رفیع انشئت بفاسل بر اینها شدست و ذوق آنها درین فن مبارک فطری است این کتاب به
 "بزم ایران" نام نهادم این کتاب کتابی است حاصل از بدیع ماجرایت و ادو حکایات شامل
 نفایس اخبار و قائل اشعار و لطائف و آثار فاضله تراجم اول هر چه جامعی بگردانیت نشود این کتاب
 بدست آید این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه در محاسن علم ادب و انحصار مزایا و نکات و فوائد خاصه جوانی و
 بینه گوی و ابواب ششده است که در هر خط این ذوق گرد و مندرجات ابواب این کیفیت است ابواب اول
 و اقسام حاضر جوانی و بدیه گوی های مختلفه عنوان از طبقات مختلفه از انبیا و اولیا و علما و حکما و فلاسفه و دانشمندان

و شعرا و ظرافد سائر طبقات از مردم و مدحها و جزوایی و بدینگونه با ششصد و شصت و نه بیت با دویم عبارت است
از چهار مقاله یکی در فلسفه شهادت حضرت ابی عبد الله اکبر علیه السلام فی سبب الالهی موسی و یسوع و غیره و عناوین
مختلف از فیلیوت علامه مرحوم سید جمال الدین افغانی و بعد از این چهار مقاله کلمات قصار حکمت است از
حضرت مولی الموالی امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام در اشعار مختلفه ایضاً این که برای شهادت بر خیمه سالی
با آنها ضرورت است تقریباً در ج آنها این کیفیت است اول شاعر مصرعی در مضامین مختلفه از شعری
مختلف تقریباً در ج و در کسر و مصرعها اشعاری که در وصف فرد و بعضاً گفته اند از سر تا پای بعد از
اشعار مصرعی اشعار چهار مصرعی تقریباً در ج و تقریباً بعد از او قطعات اشعار که شبیه قطعه است در اشعار که
در این باب هیچ است متجاوز از هزار و پانصد بیت است عایت این مطلب هم نموده که غالب اشعار شعری
غیر معروفی که نموده ام و اشعار معروفین شعرا از قبیل خواجه حافظ شیرازی شیخ سعدی خیام و ملای روم و
سائر معروفین چون اشعارشان خیلی مبذول بود دست بس این از نظر علم مردم گذشته است ازین جهت
از آنها هیچ انتخاب نمودم می دارم که مطبوع طبع اهل ذوق گردد و ...



مقدمه

علم ادب شجره است که سائر علوم اخصیان از بارش و بحر نیست که بکلیه فنون جدا و انهارش انوار
 ملکات انسانی را مطمحی است تا بان که اگر کجالات حاتی و مشرقی است خشان اجل نواتج و کمال صنایع
 علم بلاغت که تمامی علوم با محتاج و اواز نه بی نیاز از روح افکار دقیقه و معانی رشیده بقوالب بدیع ایشاح
 غریبه نظم و نثر ازین علم عظیم انخطر جلوه توان ادب بر اساسی مفسر و عنادین مبتکره قدرت توان یافت حصول
 کلامی و نثر سماعی امانی را هیچ و سلیتی نیست ازین شایسته ترویج ذریعتی نیست ازین باینکه اگر توفیقات
 آسمانی و تالیفات بانی طبع و قاف و ذوق نقاد و خنوری را چنان آراسته باشد که با کلام حسن بیان
 مقبول اهل این صناعت منظور آید از این ابضاغت و سزاوارت و ضبط انفساز و جرائد گرد و فکر
 جمیلش صبر و هستی مثبت و قائم و ناهش تا بقا و زنگار زنده جاوید علی الخصوص که ششک بدیع و صنایع و جنبه
 و مواظب و فضیلت نمودند باشد برز و ششخای جامع و ادبای بایع بلاغت و فصاحت با ملاحظه جلالت جمع
 و از و خافلان ایشار و خطگان ایدار نماید که بسبب خیر و توانی جمیل از زربسبیل عالم بحال بوده باشد
 باری با پیغمبرش از ان فنیج تر که بسلم قلم توان رسید و مشرفه و تصفیش از ان بلندتر که بالانوارق توان رسید
 و در چشمین با و است کلمات بزرگان و حامیین حکما و متالیهین و سلاطین حکمت قرن خصوصاً قده اعلمین
 ابوالاثره الطاهرین حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه سفیر اید کفنی بالادب شرف و کما

ان کرمین لایحیی و لایقین و لایفزع اذا کذب الشاکب کف الیک و لایحیی و لایقین
 لقیست یخوفون و یغضب ان الشاکب یصل من کلام بلاغت نظام این است که در شرف ادب همین است
 که هرگز از ادب جاری دعایش بر زبان جاری هرگز نسبتی با او نهند سرتی بی اندازه در بینند برای سستی
 چهل هین قدر کافی که هر که ارادی اوست از تبری جوید اگر او بدین هفت یا کنی را غیظ غضب پدید و
 جای دیگر فرموده اند و میفرماید که بعضی از بزرگان هرگز از ادب گمنام نموده است او است
 او را بر اثر غالی رسانیدند و به او بندگان آوازه می نمایند زهری که یکی زاننده ادب است اگر نیک کلامی لغز و پزیرتر
 از کلام عبد الملک بن مران اموی که از زری نصیحت و صیحت به او داد خود میگفت نشنیدم (این است کلام او)
 اطلبوا معیته لا یفقد علیها سلاطین حجاز و قیل فاهوی قال العابدی می گوید ای فرزندان کائنات
 ما انما نالی طابنا یسید که هیچ پادشاه قاهری اقتدر بر سلب نباشد رسول نمودند که آن کلام است؛ گفت
 «ادب» که کسی اقتدر بر نزع او نیست فضیل بن سهل که یکی زوزاری مایون عباسی است میگوید که وقتی در
 خدمت مایون مشوق زتیم در میدان که یکی ز قصو باشکو بنی امیه بر تپه مرتفع و مشرف به تمام شهر بود
 منزل لغیم مایون همین آن منظره فرحیت بخش آن فضای روح فرای تمام را بنظر آورد و در یک حالت نشاط
 و بهامی فریاد فرموده ال کرم یا ایها المؤمنین ان رأیتکم فی شکیه فاشبهوا فی شیء من مخالفت
 العبد قال سبحان الله کنا فی سدا کما لا یفهم من ذکی القلوب و یخولف الا فی حق حقیقته
 یعنی ای سر المؤمنین آیدر بلا در حالی این خویش بود و فیضا و منظره ای را با ملاحظه فرموده اید مایون جواب

گفت بخدمت کتابی که در میطا الربی باشد که بسبب نگارند و عبارات از خاطر بردارند نفس افرست بخشد
و قلب و عقول را براید بر تزلزلین نیکو ترویج افزا ترست از برای بروز طلو و ادب پیزی بهتر از عامه جوانی
و بدیه گئی نیست واقع منظر نماینده است او بدین وسیله قدرت بر ایجاد مطالب بحر عظمت فکر کرده او طبع لطیف
و نمره حساسات متین است بروز خواهد نمود و قابلیت لیاقت سپید جلوه خواهد کرد و برای نهایش احسانات
دینی در روز فضل و بهر هیچ وسیله بهتر از این نیست بجهت آنکه سبب وجودت طبع و زانند خلط و اصابت ای و
شدت کا و فکر متین معلوم خواهد شد و تا درین سلیم و یقین مستقیم داشته باشد ممکن نیست که مطالبی گزیده و فکر
تا و بکار بکار و پوشیدنیست که اگر کلام ادای آن بر وجهی باشد که شاید مقام قضای آن نماید و عظیمه
بر او ترتب میشود و عبارات آنها با مرفوع و برجات لطائف ماکن و منبغ میگرد و بسا و واقع شد که آن
جمع از گذشته شدن خلاص گشته و بارها ملک و سلاطین میبایخی مزاج ظریفی و شفاعت سخن لطیفی از زلات
ارباب عالم و قلون گذشته و برآمدان گننام بی نژاد بگریست همین بهر مقامات عالی رسیدند چنانکه شاید این
عبارت از ماجرای این معلوم خواهد شد و عرش است که تعالی تا صراط الحی و الحی و در واقع نصرت و
بلاغت بیان حاضر جوانی است چنانچه سر اولیا حضرت علی بن ابی طالب در تعریف بلاغت میفرماید *بلاغت*
البحر فی البحر و تصیب فی الخطی یعنی بلاغت آن است که بی نگوار گوی و در گفتار و صواب بی و قضیعا
کخیر من مروه ان لا یساق فی کاف و منطوف فی العقل یستفید و لیا المنطق فی حدیسی از برای انسان فضیلت
و تیار است از منطق عقل من و منطوق می فهمانند و پند هر چه از تو گفتن نتوان کن و خور مثال آیه حاضر جواب کن

بَابُ أَوَّلُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(۱) از امام حق ناطق حضرت جعفر بن محمد الصادق سوال کردند که یا بن رسول الله برستی حق تعالی چه دلیل
 داری حضرت فرمود عظیم دلایل جوین است زیرا که جوین از دو حال مبرهن نیست یا نگاه خود را موجود
 شاتم که جوید هم این تحصیل حاصل نیست یا نگاه خود را موجود شاتم که موجود بودم و این حال است
 زیرا که معدوم چیزی موجود تواند کرد پس معلوم شد که هست کرده موجودی ام که نیستی بر او راه نیابد۔

(۲) پادشاهی بر دشمن قوی ظفر یافته و او را اسیر کرد و در محض عتاب ز داشته از او پرسید که خود را چگونه
 می بینی در جواب گفت که خدای چیزی او نیست میداد که آن عفو نیست تو چیزی را دوست میداشتی که آن
 ظفر است چنان حضرت رب العزت ظفری که تو دوست میداشتی تو را ازانی بداشت عفوئی که او دوست میداد
 تو نیز بجای آن پادشاه این سخن پسند آمد از تقصیر او در گذشت (۳) وقتی نصیب ابیر که از شاه ایران با
 و غنای عربت به عرب الملک ابن مردان اموی درآمد او بخوین طعام مشول بود نصیب دعوت بخوین
 که نصیب اجابت نمود و سخن عبد الملک در ظرافت و خود مندی در ادب و خوشوقت گردید نصیب
 گفت آیا خواهش داری که شراب با ما بنامت نمانی نصیب جواب گفت یا ایله امینم نگم و اگر گون
 یوم زدیند و دم سیم چید و اندام ناجور دم ناخوش با آن به مقبول حضرت بود الطاف لولکانه گردیدم

و این مقام از بندگی نائل شدیم نه بسبب لطف پر و کرامت مادریست بلکه به تئاری عقل و جمال انسان مایه
 است اکنون ترا سوگندی هم کرده میان من و این مقام مترتت که در قدرت یافتیم چیزی احوال مفرای
 یعنی چون حضرت مصباح است زدم و دیدم این را بینی پس بکمال خسته ام صورتی از بیایم پوشی چون شرب
 نوشم در عقل زبانی لغزش افتد چون این در این فراق شوم بی چون مگر موبد الملکای چون این کلام بلاغت است
 و شنید در همین نمود از صاحبش معنود است (علم) قوی در حضرت محمد شاه که یکی از سلاطین معتزله هندستان است
 و در خردی حکمی را هم انداختند در این حیوان چنان در هم افتاد و هم حکمی بر زد با چنگال با متقارهای خود
 در همهای سخت بکشد و میگرد و میگذرد هیچ یک از اینها تن بخوابت یعنی او درین حال محمد شاه متوجه بود ابیرخان
 که یکی از ارکان سلطنت بود گفت که جناب اباب سیند که چگونه این در خردی جان بازی میکنند هیچ یک
 از جا در گرفته اند نواب عرض کرد تصدیق شوم این بجزواری باعث تاجداری است شاه کلام در همین تصدیق
 (۵) از شیخ بهاء الدین علیه الرحمه نقل است که اعرابی از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام پرسید که سگلی او دیدم که
 بر گوسفندی حنث گویند آستین شد چیزی از او متولد شد آن جلال است یا حرام حضرت فرمود او را خوردن
 ایتان کن اگر گوشت بخورد سنگ است اگر علف بخورد گوشت است اعرابی گفت گاهی علفی گاهی گوشت می خورد
 حضرت فرمود آه! بشایند از امتحان کن اگر مین بهایشان گوشت است اگر زبان سنگ است اعرابی گفت
 گاهی بدبان گاهی زبان میانشان حضرت فرمود آه! راه رفتن امتحان کن اگر در رفتن بر گوشتان مقدم
 یا در سطر آنها زد گوشت است اگر بدبان آنها زد سنگ است اعرابی گفت گاهی حنث گاهی حنث راه می رود

حضرت فرمود او را در شصتین بیتجان کن اگر مشل گویند برین بنشیند گویند است اگر مانند یک مقصد بنشیند
است اعرابی گفت گاهی چنین گاهی چنان می نشیند حضرت فرمود پس در این کس که گویند او گویند بهش اگر
معا دادند است (ع) چون مامون عباسی به بیت صلوات ملکی حضرت علی بن موسی الرضا را از دینیه به قزو که
از بلاد خراسان است طلبید حضرت سید الشهدا را و به قزو تشریف بردند مامون قهر نمود که در هفتصد دور و دوشنبه
و پنجشنبه مجلسی منعقد شود حضرت هم حاضر آن مجلس شد تا در آن مجلس حضور مامون امام علیه السلام رسیدگی نظام
و حکایات مردم شود چندی بر این منوال گذشت تا آنکه روزی مرفطاب لصلاحی را که طبرستان لباس را بر القوت و
آثار محمود بر پیش نمایان بود آن مجلس آوردند و الزام وزدی نهادند مامون بطرفش متوجه شد گفت که
ای مؤمنم نداری که این اثرهای نیک با این فعل قبیح جمع کرده این شخص تمام در جناب گفت که این کار
از وی ضطرار کردم تا از او اختیار تو حق مرا ازین منع کردی تا کارم ایجا رسید مامون گفت ترا کدام حق برین بود
که از تو دریغ دارم گفت آن کوه است که خدا فرض کرده برای چند فرقه از مسلمانان تا از آن گرفته بغیر توقع
خود صرف مسلمانان و ملائکه بن سبیل استم از او حصه است این سبب که ای گویند و سترن با اول فرشته باشد مامون بد جواب
گفت من باین همه فاطمین صدمی از خود اهی نخواهم کرد و می که حسدالی در باب دیگر فرموده باین با و با
که تو دهم میانی ترک نخواهم کرد آن شخص جواب پس ابتدا نمودن اولی در پاک سازید مگر آن بجز او
مامون طعنت مامون شد گفت باین سبب قصد این شخص را طعنت شد فرمودی گوای مقصد این است
که چون حقوق من تعدی شد من هم مجبور شد دست از من بکنم مامون ازین کلام امام فهمید حضرت

جانباری شخص می نمایند در غصبت خطاب آن شخص نمود گفت اللہ سبت یا خواهم بر میان شخص
 و جانب گفت چگونه سبت را توانی بر میان حال آنکه تو بنده منی مأمون گفت چگونه تر ایند شدم آن شخص جواب گفت
 بهریت آنکه پادشاه از بیت ایام سلین خرید بنا برین هر که در شرق و غرب عالم است او همانان در میان
 مال شریک است و من یکی از مسلمین هستم مأمون فکر فرود رفت بر داری نوع او را بر با ساخت (۷) از شیر نایک
 که سر سلطنت بود حکمت است بر او فرزند خود شاپور او دید که جامه قیمتی در بر او بود و خطاب کرد گفت ای پسر
 سلطان بر جامه باید پوشید که هر بیج خزانه نباشد بیج کس مثل آن نتواند پوشد مثل این جامه که تو در تن
 داری یافت می شود و هر کس می تواند پوشد شاپور پرسید که آن جامه که لایق پادشاهان است کدام است او در
 گفت اصل آن از دو چیز است تارش از خوش فوفی و نیکو کاری بودش از سازگاری بر داری اگر کسی برین کلمه
 تامل کند از آن که طایع تمام اخلاق نیکوست (۸) مملکت از شجاعان عرب زامرا و ارکان سپاه حجاج بود
 به حجاج بر خواجه تاخت جنگهای سخت با آنها نمود و غلبه بر آنها جست غنایم بسیار است او در بهر ای سولی
 مالک نام بنزد حجاج فرستاد حجاج از او سوال کرد که مملکت چگونه گذشتی گفت عالیست که در میان او سرورند
 و دشمنان آن قوم گفت شیفت او بر سپاه بجای ندر است گفت شیفت پسرانه بر فرزندان گفت حال
 فرزندان او چنین نیست گفت همه خوش و خورشید گفتند زدم چونند گفت جان امیر ایشان قدوسی نیست
 گفت زدم چه شو ند گفت مال او پیش ایشان منزلتی نیست گفت در عقل و فضل چگونه اند گفت چون از او
 که سر پیش توان یافت اول آن آتش توان دانست حجاج گفت این مرد سخن را بجای کمال ساینده مملکت

در آن قوی در ششم هاشمی حاصل شد و از ادب عقل و سواد و عقل و حیل و جوانی
 تحسین بنوده خلعت با واد او را بخش نمود (۹) یکی از سلاطین با امیری از امرای خود مشورت نمود که من بقیه
 مال لشکر تحسین اگر تهت جمع مال نمایم لشکر متفرق شود اگر لشکر تربیت کنم مال و منت نماند امیر گفت
 تحسین مال انت سلطان گفت لشکر بر ایشان شود امیر جواب گفت بوقت ایشان عیلاج شوی ان ایشان
 اتفاق کن تا با زاینده شاه گفت باین صورت دلیل داری گفت آری درین خانه خالی هیچ گیس نیست
 بفرمان طرفی از اول آن روز چون غسل حاضر شد گیس بسیار جمع آمد امیر گفت اینک او آنچه میگفتم ظاهر شد
 شاه را خوش آمد تحسین کرد و این سخن با امیری میان آورد امیر دیگر گفت لشکر تربیت کن ایشان را
 از خود برخان شاید قتی که خواری جمع نشود گفت باین معنی دلیل داری گفت ارم و شب بعضی رسانم
 چون شب آمد بفرمود تا طرف غلی آوردند انتظار زیادی نمود یک گیس هم پیدا نشد آن وقت آن امیر رو
 به شاه کرده گفت لمانا که از کسی تغیر شود در تاریکی نفرت افتند هر چند بال بر ایشان عرضه بندی پیرامون
 آنگس کردند شاه کلام و را قبول نمود تحسین کرد (۱۰) موسی ابن اودی عباسی بر یکی از عیان تغیر شد
 و او را در بعضی خطاب و عتاب رسا کرد و تهدید تو سخ نمود آن شخص گفت یا ایسرین حرم که من نهوب سفیرالی بود
 آن گناه که مرادان مواخذ و معاقب میگرددانی اگر گویم کرده ام و بر ائمت سائت خود را حتی جویم بر دشمن امیر
 باشد مزار بهر آن نیست اگر اعتراف در هزار نمایم گناه ناکرده بخود شبه ششم موسی را مؤذرت از خوش اسرار او
 و گذشت (۱۱) پدید که یکی از پادشاهان ایران است خدیگاری ابر عظیمی که بوجبتش در گرفت و بموجب گردید

پلخ مدنی از زندان بان پرسید که این مرتکب چه کسی است و چرا عاقبتی ننموده است یا نه زندان بان عرض کرد
 که هزار بار که مطرب خاص پادشاه هست و زانرا برای اطمینان میفرستد و نیز متغیر شد و فرمود که بار بار حاضر نمایند
 چون حاضر شد و عتاب کسی که کسی که من با دست خطم چگونه جرات نمودی که او را مراعات داری کنی بار بار
 جواب گفت قبله عالم عنایت پادشاه در بار او بیشتر از رعایت نیست که من کردم زیرا که بدین جرم متهم گشتن
 بود قبله عالم با و بجان مسامحت کردند و من بان مولات نمودم آنچه ملک به بقای جان او باعث
 آمد و انفرتادن بان به شخص کرد و نیز از این سخن خوش آمد و از همین بنده مجرم را با او بخشید و در با کبر و
 (۱۳) یکی از بزرگان عرب سرشته بود و با وصف ضعیف پیری قوت دلش بر جا بود و دزدی معرکه پیش آمد
 این خانیست که سوار است و کس با زدی او را گرفتند تا سوار شدند ناگاه بی خردی از راه طعن گفت که این
 کس معرکه چه کار میکند کس او را بر اسب کند میر چون این سخن بشنید گفت آری کس باید که اسوار
 کند تا ما هر کس توانست که فرود کردند چون دکان را رفت فتح بردست آن مبارز سیر افتاد (۱۳) صحنی
 این خلکان گوید دزدی بولعینا و کلا زاد با و شعرا عرب است مجلس یکی از دزدان آمد حاضرین از بر او گفتگو
 برسان آوز دزدی از جو بخش ایشان سخن میزدند از آن جمع بولعینا، زیاده از تمامی حاضرین و صفائی
 و دزدی ایشان بگوشت دزد گفت ای بولعینا چه قدر صفت این طایفه با لغت نیامی ایامی آنچه در هیچ ایشان سخن
 کنی جز وصف است ای قتی نیست بولعینا گفت چه را در حق تو بگفت سخن نراند در در محبت بدو غ و گزین
 سخن گفتند و زیر لب است و خجل نشست حاضرین از جرأت دلیرشی حاضر جوابی وی زیاده از حد شکفتند

(۱۴) شخصی نزد ارسطو آمد بطول عرض و جتاب او گفت که مردی زنی را از شاد و باره من چنینی
 نقل نمود که باعث کدورت و بخش خاطر است و من هرگز این گونه حرفها را از شما متوقع نبودم ارسطو با کمال
 نرمی در جواب گفت عزیز من نام دوبرهم من تقدیمی شود آن شخص از آن بقرص من عمل میشد
 (۱۵) شخصی دختر خود را به هر داد از رضا آن دختر را دختر برآمد اما او نزد پدر زن آمد گفت دختر تو را دختر است
 پدر زن گفت مگر پسرت دایا و گفت که من داده هستم پدر زن گفت مگر زنان از آن آید پسندید اما او
 گفت بیگانه داده هستم پدر زن گفت مگر تو متوقع بودی که بر او خود دهد اما ما گفت در اصل مهر خود منی را در
 پذیرن گفت خدا بر قبیله ما اعتماد داد مهر منی کند (۱۶) از ابن الرشد عتباتی زیاده و جعفر بر کی روزی
 بیرون بغداد برای سوره می رفتند درین بین قافلها را زود نمایان شد باز آن سوال کرد که این قافلها چیست و این کجاست
 بولدر گفتش بعضی ساندند که گفت ایامی است که علی بن عسیمی بن ایامان خراسان را می خلیفه ایران است و علی بن
 عسیمی حکومت خراسان را بر عهده دارد و جعفر بن زوق گفت این ایامان بر او کجا بود جعفر در جواب گفت
 یا امیر و خانه صاحبان خود بودند (یعنی لغوی لغت است که ایامان عسیمی هم برای شام و عراق) (۱۷) شخصی برای
 طلب حکومت ناحیه از زواج عراق بر منصف و خلیفه عباسی درآمد و حالیکه آتاز در تقوی را در ایامان پیشکش
 آتاز بود مثل آن کوهان از وی شتری نمود و بولدر اظهار طلب خلیفه از او سوال کرد که این چیست پیشانیت
 گفت اثر خود است منصف گفت که این خائل است عین تو داین عمل که خواهان ادوستی آن شخص گفت چگونه
 خائل خواهد بود؟ منصف گفت بهت آنکه اگر از کثرت عبادت خدا پستی شد هست پس اینست که ترا از

خلدون مشغول دریم اگر برای ما کرده ایضا سزاوار نیست که خریف خدیو تو بر ما اثر کند آن شخص منفعلساز
 خابا از مجلس برون رفت (۱۸) جعفر بن امیر از امرای عبدالملک بن مروان بود چون مصعب بن زبیر و علق
 بن عبدالملک بن خاریت جعفر از عبدالملک گردان شد و با مصعب بن زبیر متح بر روی عبدالملک کشید چون
 مصعب تها شد باز بلازنت عبدالملک شرافت عبدالملک زوی عتاب گفت ای خانه خراب تکرام
 چون از باگشتی و بدین بیستی باز چگون آمدی جعفر گفت یا امیر من ربی گانه بدقدم و بارها این معنی را
 اتمان کرده ام ختم و کار او را ساخته باز بلازنت آمد عبدالملک بخیلی از خون او در گذشت
 (۱۹) اسکندر مقدونی روزی بر سپاه در قاریق کرداری سوار بود قشون همان می داد درین نگاهش یکی
 از سپاه افتاد که بر سپاه ننگی نشسته و در پیش او گذشت بکن در شاها و آن خال غضب و فرمود تا
 او را از منب و کشید ندان محل سپاهی بخیلی بکن در آن وقت از خند او عجب و او را پیش طلبید سب خنده
 پرسید گفت از غضب و حکم تو مرا خند آمد که تو بر آلت فرار و من آلت ثبات با وجود این غضب منیالی
 و از امری سانی اسکندر این زد گوی او خوش آمد و او را انعام داد و عفو نمود (۲۰) وقتی عمر بن لیس
 صفاری بلخی بلا حظه قشون افولج میگردد و یکی از لشکریان خود را دید که برسی بغایت لایغر سوار بود
 و غضب شد گفت لغت می ای بر لشکریان من با که مرونیاز دریم که با ایشان در ام میرن زمان خود با آن
 فریب ساختند مر کبان خود را از لاغری بگذاختند آن فوجی گفت ای امیر الله اگر تحقیق فرمای آن بهرین
 ازین بهرین براتر بلاغتر است عمر و ازین سخن بخیلی هزار دینار بوی انعام کرد و در سوم او را مضاعف ساخت

و گفت اکنون بروم و کرب خج در سرین قبر ساز (۲۱) ابن کرم طرفین مصر با ابوعینا و ادیب عیاق در جای
نشسته بودند بن فاحشان پیش ایشان گذشت این کرم گفت که تا بن فاحشه عاقل ترین سخا من اند
بجنت نیک طعمهای لذیذ میخورم و شرابهای خوشگوار می نوشند از مردمان زرباد میگیرند و لذت میباشند
می آیند ابوعینا گفت عقل و دلت چنین است ابن کرم گفت بخت تو قسم که از خواهر تو بی عقل تر است
(۲۲) دو جباریه جمیله نزدیکی از بزرگان بلای فروش بزرگی با کرد و دیگری ثریب بود ثریب با کرده خوش گل
و ظریف تر بود آن بزرگ بخریدن با کرده که تر تازه بود مال شد ثریب گفت ما بکنیم و بکنیم لا اله الا الله
و لا اله الا الله یعنی نیست میان من و او مگر یک شب با کرده و حجاب شب گفت است گفتی و لا اله الا الله
چهارمین کشف شد یعنی شنبه را به هزار راه است آن بزرگ انگلی ایشان خوش آمد و مرد و از خیره
(۲۳) جوانی را بزودی گرفته نزد هادون الرشید عباسی بزرگ بعد از آن که زودی بر او ثابت شد هادون حکم
کرد که دوشش ببیند پس راه پیری بود با نظر انجام پیش آمد گفت ای خلیفه دمی را که خدا تعالی آراسته
است قطع کن هادون گفت بجز خدا تعالی قطع میکنم و من از خدای ترسم که حدیعی از حد و شرمی تمام او را
زن گفت ای خلیفه قوت من از دست او دست بیدن دست او قطع قوت من است هادون بر حوت زن
دقی نه نهان گفت دوشش ببرد اگر من این حکم را بفرم از جمله گناهکارانم زن گفت ای خلیفه ترا گناه بسیار است
این را نیز یکی از آن گناهان پندار هادون را این سخن خوش آمد پس با و بخشید (۲۴) شیخ اکریس
ابوعلی سینا که بر صحاب علوم و ارباب فطن و استادی مسلم بود در سراب هرن هر کس را ملزم می نمود وقتی